بسم الله الرحمن الرحیم.

هل یجوز(عقلاً) اجتماع الامر والنهی فی(فعل) واحد ام لا؟

(1)\_(جواز اجتماع امر و نهى در امرى واحد).

مراد از اجتماع امر و نهى اين است كه يك فعل از يك سو به سبب منطبق شدن عنوان واجب بر آن، بر مكلف واجب شود، اما از سوى ديگر همين فعل، به سبب منطبق شدن عنوان حرام بر آن، بر مكلف حرام باشد؛ مانند نماز در زمين غصبى، كه از جهتى واجب است و از جهت ديگر تصرف در زمين غصبى حرام است.

ضرورى است در اينجا به اين نكته اشاره كنيم كه قيد (جواز) مأخوذ در تعريف، به معناى امكان عقلى است. بدين معنا كه حكم به امكان يا امتناع اجتماع امر و نهى در حدود وظايف عقل است؛ از اين رو، اين مسئله نه در قلمرو علم كلام قرار مى گيرد و نه در زمره مسائل فقه، بلكه در شمار مسائل اصول فقه و از اقسام غير مستقلات عقلى است.

بسم الله الرحمن الرحیم.

توضیح: بحث اجتماع امر و نهی از قدیم الایام از مسائل اختلافی بوده. اکثر اشاعره و جماعتی از اصحاب قائل به جواز بوده و در مقابل اکثر عدلیه و معتزله قائل به امتناع اجتماع می‌باشند.

آیا طرح این بحث فایده و ثمره‌ای دارد یا خیر؟

در بدو نظر گمان برده می‌شود طرح این بحث باطل و بیهوده است زیرا اجتماع امر و نهی در شیئ واحد اصلا معقول نیست حتی بر مبنای اشاعره که تکلیف به محال را جایز می‌دانند این بحث صحیح نیست. زیرا بازگشت به تناقض در اراده شارع می کند(فرق بین امر به محال و امر محال).

لکن اگر عنوان و اصطلاحات بحث روشن شود معلوم می گردد که طرح این بحث لغو نخواهد بود.

مقدمه اول: تصویر محل نزاع

نسبت بین متعلقات امر و نهی (متعلق تکلیف همان فعلی است که حکم بر روی آن بار گردیده)

گاهی متعلق امر و نهی با یکدیگر تباین دارند مانند صل ولاتشرب الخمر. گاهی متساوی هستند صل و لاتصل. گاهی عموم و خصوص مطلقند مانند صل که هم در دار غصبی را شامل میشود و هم غیر آن را و بعد مولا می‌فرماید لاتصل فی الدار المغصوبه.

و گاهی هم نسبت عموم و خصوص من وجه است عنوانی که دارای مصلحت ملزمه است با عنوانی که دارای مفسده ملزمه است با یکدیگر تلاقی می کنند مانند صل و لاتغصب.

قسم اول قطعا داخل در بحث نیست چون اجتماع امر و نهی در واحد صادق نیست.

قسم دوم نیز داخل در بحث نیست زیرا مستلزم اجتماع نقیضین است.

در قسم سوم: یقدم الخاص علی العام، که در بحث دلالت نهی بر فساد بررسی می شود.

پس بحث منحصر میشود در قسم چهارم که دو عنوان مستقلند وس هرکدام دارای افرادی هستند و اتفاقا گاهی در واحدی با یکدیگر تلاقی می کنند.

مقدمه دوم: مقصود از اجتماع

اجتماع بر دو نحو است: گاهی اجتماع موردی است و گاهی حقیقی

اجتماع موردی: دو عمل در زمان واحد بایکدیگر محقق شده و مقارن می شوند و یکی مابه‌الانطباق(مصداق) امر میشود و یکی مابه‌الانطباق نهی.

مانند صلات و نظر به اجنبیه. نه به صلات گفته میشود این نظر به اجنبیه است نه به نظر به اجنبیه گفته میشود این نماز است . این مورد بحث نیست زیرا شخص عناوین با یکدیگر جمع نشده‌اند بلکه مقارن با یکدیگر شده‌اند.

اما گاهی اجتماع حقیقی است یعنی با دقت عرفی بر یک فعل هردو عنوان صادق است. مانند صلات و لاتغصب

مقدمه سوم: معنای واحد

کلمه واحد گاهی در مقابل کلی به کار میرود که مایصدق علی کثیرین است مانند حیوان و انسان در مقابل واحد که لایصدق علی کثیرین است. و گاهی واحد در مقابل متعدد است. متعدد یعنی چند عمل، چند کار. مانند چند نماز. اما واحد یعنی یک عمل یک کار.

حال در مقام، مراد ما، واحد در مقابل متعدد است. یعنی یک عمل، و فرقی نمی‌کند که این عمل خودش کلی باشد و قابل صدق بر افراد کثیره باشد مانند صلات در دار غصبی که منطبق بر صلات زید، عمر، بکر و صلات در این آن و آن بعدی و الی آخر می‌باشد)، یا خیر مانند صلات زید در دار غصبی در آن اول باشد.

تذکر:

با این بیان معلوم می شود که واحد بالجنس از محل نزاع خارج است. منظور از واحد بالجنس دو عمل است که تحت یک عنوان داخل می‌شوند.

سجود عنوانی کلی است یک فرد آن سجده در برابر خداست و یک فردش سجده در برابر صنم است. یکی متعلق امر است و دیگری متعلق نهی. در اینجا عنوان سجود متعلق امر و نهی نیست تا بگوییم اجتماع امر و نهی است، بلکه حصه‌ای از این عنوان متعلق امر و حصه‌ای متعلق نهی قرار گرفته، فلذا این دو در خارج نمی‌توانند به یک وجود موجود شوند.

مقدمه سوم: مقصود از جواز

برای جواز چهار معنی ذکر شده.

اول: جواز به معنای جواز عقلی به معنای امکان در مقابل امتناع(ذاتی و وقوعی).

دوم: جواز عقلی به معنای حسن(بایستنی-ینبغی ان یفعل) در مقابل قبح(لاینبغی ان یفعل).

سوم: جواز به معنای مباح در مقابل حرمت و وجوب (این معنا در فقه کاربرد دارد)

چهارم: جواز به معنای احتمال. شاید بشود شاید نشود.

در بحث ما مقصود از جواز همان معنای اول است. البته اگر معنای دوم هم اراده شود بازهم صحيح است، چه آنكه معناى دوّم به معناى اوّل برمى‏گردد به اين معنا كه در مورد خداوند حسن ممكن است و قبح ممتنع خواهد بود.